

Strategies to Deal with the Ego by Emphasizing the Two Concepts of Voluntary Death and Annihilation: A Comparative Examination of Rumi and Attar's Views

Hakimeh Kahsari^۱, Masoud Mahdian^۲, Maliheh Mahdavi^۳

Abstract

The concept of self and its struggle with reason and spirit is one of the most important topics of mysticism and reaching the truth. The important issue is that the ego has indicators and functions that challenge the achievement of the truth and make a person regress. For this reason, mystics in their works, while explaining the threats and malfunctions of the ego, provide practical solutions for success in the conflict between reason and ego and have reached their true lover. This article tries to investigate the dysfunctions of the ego from the perspective of Molavi and Attar and the solutions of the article using the comparative method. The main question of this article is: "How did Rumi and Attar explain the bad functions of the Ego and what strategies were proposed to combat it?" The authors' hypothesis emphasizes the fact that Rumi and Attar draw the soul to predatory animals, inviting man to austerity and grooming the soul. The findings showed that the key concept of Rumi to fight against the ego and achieve the truth is "optional death" which three stages are necessary for its occurrence. The same concept is "Annihilation" in Attar's poems, in which the seeker must go through four stages to realize it.

Keywords: Attar, Annihilation, Optional death, Rumi, Ego.

^۱Ph.D Candidate, Department of Persian Language and Literature, Aliabad Katoul Branch, Islamic Azad University, Aliabad Katoul, Iran. HakimehKahsari@gmail.com

^۲Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Aliabad Katoul Branch, Islamic Azad University, Aliabad Katoul Branch, Aliabad Katoul, Iran.

(Corresponding Author). Mahdian.masoud@gmail.com

^۳Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Aliabad Katoul Branch, Islamic Azad University, Aliabad Katoul Branch, Aliabad Katoul, Iran. Ma.Mahdavi@yahoo.com

A. Books

۱. Holy Qur'an. (۲۰۲۱). Corrected by Osman Taha, Qom: Andisheh.
۲. Nahjul Balagha. (۲۰۲۱). Translated by Seyyed Jafar Shahidi, Qom: Sedaye Qur'an.
۳. Attar, F. (۲۰۲۲). Elahi Nameh. Edited by Mohammadreza Shafi'ei Kadkani, Tehran: Sokhan.
۴. Attar, F. (۲۰۲۱). Mosibat Nameh. Edited by Mohammadreza Shafi'ei Kadkani, Tehran: Sokhan.
۵. Attar, F. (۲۰۲۰). Asrar Nameh. Edited by Mohammadreza Shafi'ei Kadkani, Tehran: Sokhan.
۶. Attar, F. (۲۰۱۹). Mokhtar Nameh. Edited by Mohammadreza Shafi'ei Kadkani, Tehran: Sokhan.
۷. Attar, F. (۲۰۱۷). Divan Attar. Tehran: Elmi & Farhangi.
۸. Attar, F. (۲۰۱۳). Mantegh-al Teyr. Edited by Mohammadreza Shafi'ei Kadkani, Tehran: Sokhan.
۹. Attar, F. (۲۰۱۳). Mazhar Al-Ajayeab. Edited by Omid Zolfaghari, Tehran: Pazineh.
۱۰. Emerick, Y. (۲۰۱۸). A path to Maulavi's thoughts. Translated by Masoud Farahmandfar and Ahmad Rezaei Jamkarani, Tehran: Ettelaat.
۱۱. Esfahani, M. (۲۰۱۲). Attar Nishabouri's Golden Thoughts, Tehran: Badiheh.
۱۲. Fadeli, G. (۲۰۱۱). Love and Man in Rumi's Masnavi. Tehran: Ettelaat.
۱۳. Ghoshiri, A. K. (۲۰۱۰). Resaleye Ghoshiriyeh. Corrected by Badi al-Zaman Forozanfar, ۲ Ed, Tehran: Zavar.
۱۴. Kamranian, A. A. (۲۰۱۹). Qur'anic points about the similarities between the self and the devil. Tehran: Aye & Aeineh.

۱۵. Kashani, E. M. (۲۰۱۴). *Mesbah al-Hedayah and Meftah al-Kefayah*. Translated by Jalaleddin Homaei, Tehran: Sokhan.
۱۶. Keishams, M. (۲۰۲۱). *Satan, Iblis, Nafs Ammareh from the perspective of mystics*. Tehran: Arshadan.
۱۷. Kompani Zare, M. (۲۰۲۱). *Molavi's spiritual life*. Tehran: Negah Moaaser.
۱۸. Mosharraf, M. (۲۰۱۶). *Rumi and mystical interpretation*. Tehran: Sokhan.
۱۹. Paya, A. (۲۰۱۹). *Analytical philosophy from the perspective of critic rationality*. Tehran: Tarh Naghd.
۲۰. Rumi, J. (۲۰۱۴). *Masnavi Manavi*, ۷th edition, Tehran: Sales.
۲۱. Servatian, B. (۲۰۱۳). *The description of the Mantegh-al Teyr of Attar's logic*, Tehran: Amirkabir.

B. Articles

۲۲. Asghari, T., Mahdavi, M., & Mahdian, M. (۲۰۲۳). Sociological Investigation of Rumi's Complaints in *Masnavi-ye-Ma'navi* with Emphasis on Three Main Themes. *Jostarnameh Journal of comparative Literature Studies*, ۶(۲۲), ۸۶-۱۱۷.
۲۳. Bazvand, A., & Sharifi, M. (۲۰۲۳). Common Features of Attraction and Rapture in *Mulavi* and *Attar's Mysticism*. *Research on Mystical Literature*, ۱۶(۲), ۳۳-۵۳.
۲۴. Havasi, J., Hosseini Kazerooni, S. A., & Yousef Ghanbari, F. (۲۰۲۲). A study on Mystical Thoughts of *Attar Neyshaburi*. *Islamic Mysticism*, ۱۸(۷۲), ۲۲۵-۲۴۲.
۲۵. Moradzadeh Moghaddam, T., razaghebi, S., koushan, A., & sarati, S. (۲۰۲۲). Comparative analysis of mystic themes in *Nahj al-Balaghah* and *Tazkerat al-Awliya*. *Comparative Literature Studies*, ۱۶(۶۲), ۱۲۱-۱۴۲.

۲۶. Yousefi, A., & Sheikh, M. (۲۰۲۱). Relation between Spiritual Journey and Intuition in Rumi's Mysticism. *Mystical Literature*, ۱۳(۲۴), ۱۰۱-۱۲۹.

فصل‌نامه علمی جستارنامه ادبیات تطبیقی

سال هفتم، شماره بیست و پنجم، پاییز ۱۴۰۲

راهکارهای مقابله با نفس با تأکید بر دو مفهوم مرگ اختیاری و فناء

(بررسی تطبیقی دیدگاه‌های مولوی و عطار)

حکیمه کھساری^۱، مسعودمهدیان^۲، ملیحه مهدوی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۳/۳، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۷/۲۹

صص (۱۷۶-۲۱۲)

چکیده

مفهوم نفس و جدال آن با عقل و روح از مهم‌ترین موضوعات عرفان و نیل به حقیقت است. مسئله مهم آنکه، نفس دارای شاخص‌ها و کارکردهایی است که نیل به حقیقت را با چالش مواجه کرده و انسان را به قهقرا می‌برد، به همین سبب، عرفا در آثار خود ضمن تبیین تهدیدها و کارکردهای نفس، به ارائه راهکارهای عمل‌گرایانه برای موفقیت در جدال عقل با نفس و نیل به معشوق حقیقی مبادرت نموده‌اند. این مقاله تلاش می‌کند با استفاده از روش تطبیقی به بررسی کارکردهای نفس از منظر مولوی و عطار و راهکارهای مقاله با آن پردازد. به همین دلیل سوال اصلی این مقاله عبارت است از: «مولوی و عطار چگونه کارکردهای نفس را تبیین نموده و در ادامه برای مبارزه با آن چه راهکارهایی ارائه کرده‌اند؟» فرضیه نویسندگان تأکیدی است بر این موضوع که مولوی و عطار، ضمن ترسیم نفس به جانورانی درنده، انسان را به ریاضت و پیرایش روح دعوت می‌کنند. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که کلیدی‌ترین مفهوم مولوی برای مبارزه با نفس و نیل به حقیقت «مرگ اختیاری» است که برای وقوع آن سه مرحله ضروری است. همین مفهوم در اشعار عطار «فنا» است که برای تحقق آن سالک باید چهار مرحله را سپری کند.

واژه‌های کلیدی: عطار، فناء، مرگ اختیاری، مولوی، نفس.

^۱دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علی‌آباد کتول، دانشگاه آزاد اسلامی، علی‌آباد کتول، ایران.

HakimehKahsari@gmail.com

^۲استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علی‌آباد کتول، دانشگاه آزاد اسلامی، علی‌آباد کتول، ایران. (نویسنده مسئول)

Mahdian.masoud@gmail.com

^۳استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علی‌آباد کتول، دانشگاه آزاد اسلامی، علی‌آباد کتول، ایران. Ma.Mahdavi2@yahoo.com

۱- مقدمه

جدال مفاهیم دوگانه خیر و شر، سعادت و شقاوت، عقل و نفس و... از ابتدای خلقت انسان وجود داشته است. این مفاهیم اساساً تداعی کننده تضاد و جدالی همیشگی بوده و انسان‌ها نیز در طول حیات خود همواره با آن‌ها در کشاکش این دو نیرو قرار داشته‌اند. نکته مهمی که نباید از آن غافل شد آن است که اگر انسان‌ها از ماهیت مخرب نفس آگاهند چرا به راحتی تابع هوای نفسانی درآمده و حجابی عمیق میان خود و خداوند ایجاد می‌کنند؟ اینجاست که دو مفهوم فریبندگی و زینت‌بخشی کاذب نفس مطرح می‌شود. در واقع، اولیای الهی همواره این موضوع را مورد تأکید قرار داده‌اند که نفس با فریبندگی بالای خود و نیز تزئین زشتی‌ها به زیبایی‌ها، انسان را وسوسه نموده و او را ترغیب به اعمال گناه آلود می‌کند. در این راستا، سه گروه از انسان‌ها را می‌توان در کشاکش این دو نیرو تفکیک نمود: گروه نخست، عده اندکی از انسان‌ها قرار دارند که همواره با صبر و ریاضت، قوه نفسانی خود را سرکوب و در قامت عارف و اولیای الهی قرار می‌گیرند. گروه دوم، طیف وسیعی از انسان‌ها که تابع هوای نفسانی قرار گرفته و تلاش خود را صرفاً به مادیات و جهان کنونی کرده و پیرو شهوات و آرزوهای دنیایی می‌گردند. گروه سوم؛ افرادی‌اند که سرشت و ماهیت آنان در ابتدا مبتنی بر تبعیت از هوای نفسانی بوده لکن در ادامه با راهنمایی و ارشاد اولیای الهی و توصیه‌های عرفا، توبه کرده و با ریاضت و تحمل مشقات بسیار گام در مسیر نیل به حقیقت و معشوق واقعی می‌نهند.

۱-۱- بیان مسئله

مسئله نفس و رویکرد عرفانی به خودشناسی یکی از مهم‌ترین مسائلی است که عرفا را از غیر آنان و به‌ویژه از فلاسفه و متکلمان متمایز می‌سازد. هرچند غایت نهایی عارف، معرفت پروردگار است از دیدگاه عارفان تنها راه و یا حداقل صحیح‌ترین راه این شناخت، همانا شناخت نفس خویشتن است بنابراین، هوای نفس، مسئله‌ای است که از زمانی که انسان قدرت تشخیص را به دست می‌آورد با او دست به گریبان است و سرچشمه بسیاری از خطاهای انسان است. نفس یکی از موانعی است که جایگزین عقل انسان گردیده و عقل

را نیز اسیر خود می‌گرداند. از طرفی، مقابله با هوای نفس، از وظایف ضروری هر فرد برای رشد اخلاقی است. در این راستا، مولوی و عطار که از مهم‌ترین شعرای عرفانی به شمار می‌روند، در آثار خود به چند رویکرد در خصوص نفس و عقل و جدال آنان اقدام کرده‌اند: نخست آنکه هر دو عارف، در تبیین موضوعات اخلاقی یا عرفانی از التقاط آن با حکایات آموزنده بهره برده‌اند. در واقع مولوی و عطار، از بزرگانی‌اند که تصوّف را به زبان ساده و در ضمن حکایات و روایات مختلف بیان می‌کنند تا مردمان ساده دل و عامی نیز از عرفان و اخلاق و معنویت برخوردار شوند. مسئله مهم دوم آنجایی است که مولوی و عطار ضمن ترسیم چهره یا چهره‌های نفس، به تشریح کارکردها و شاخص‌های نفس در ایجاد فریب و وسوسه انسان‌ها می‌پردازند و نهایتاً برای موفقیت عقل در مبارزه با نفس به ارائه راهکارهایی عمل‌گرایانه پرداخته و پاداش افرادی که در این مسیر گام بردارند به آنان نشان می‌دهند. بنابراین، مولوی و عطار را می‌توان به‌نوعی پیامبران سیر و سلوک عرفانی در ادبیات فارسی قلمداد نمود. با این مقدمات، هدف اصلی مقاله کنونی در ابتدا بررسی مهم‌ترین کارکردها و سپس بررسی راهکارهای مقابله با نفس از منظر دو شاعر و عارف بزرگ ایرانی، مولوی و عطار نیشابوری است. بر این اساس سوال اصلی این مقاله عبارت است از: «مولوی و عطار چگونه کارکردهای نفس را تبیین نموده و در ادامه برای مبارزه با آن چه راهکارهایی ارائه کرده‌اند؟»

۱-۲- اهمیت و ضرورت تحقیق

سرشت انسان از دو بعد مادی و روحانی است. نفس انسان از بدو تولد پاکیزه بوده اما در ادامه حیات و تعلقات به مادیات و شهوت‌ها، او را از مسیر نیل به حقیقت بازداشته و تباهی و گمراهی را نصیب وی خواهد کرد. لذا، اهمیت نخست این موضوع در درد و رنج انسان‌هاست. در نگاه عارف، درد انسان‌ها از زمانی آغاز می‌شود که از هوای نفسانی خود پیروی کنند. به همین سبب، همواره عرفای بزرگی همچون: مولوی و عطار با استفاده از تمثیل‌ها و حکایات مختلف، انسان را از قدم نهادن در مسیر هوای نفسانی برحذر داشته‌اند. اهمیت دوم، زمانی است که برای رهایی از این درد و رنج بایستی به ارائه درمان پرداخت. در این رابطه، مولوی و عطار هر دو انسان را به مبارزه و سرکوب نفس دعوت

می‌کنند. پیکاری که البته از دشوارترین مبارزات است، اما پیروزی در آن، نجات بشر را به همراه خواهد داشت. بنابراین، ضروری است که انسان برای نجات خود به مبارزه با نفس اقدام کند. این ضرورت در آثار مولوی و عطار به تفصیل بحث شده و راهکارهای نیل به حقیقت و مبارزه با نفس تبیین و تشریح گردیده است.

۱-۳- روش پژوهش

روش پژوهش این مقاله از نوع تطبیقی و بهره‌گیری از منابع دست اول و کتابخانه‌ای است.

۱-۴- پیشینه تحقیق

- بازوند و شریفی (۱۴۰۱) در پژوهشی با عنوان: «جستاری در مقایسه و تطبیق وجوه اشتراک جذبه و کشش در عرفان مولوی و عطار» به این نتیجه‌گیری دست یافتند که مولوی و عطار برای تکمیل دین و شریعت عارف و برای رسیدن به معبود، بیشتر به جذبه تمایل دارند و دارای وجوه اشتراک بسیاری در این زمینه هستند؛ از نظر آن‌ها، مجاهدت‌های سالک تنها تا جایی لازم است که نور جذبه بر سالک بتابد و سالک به مقصود برسد.

- مرادزاده مقدم و همکاران (۱۴۰۱) در مقاله‌ای با عنوان: « بررسی مقایسه‌ای موضوعات عرفانی در نهج‌البلاغه و تذکره‌الاولیای عطار» به این نتیجه‌گیری دست یافتند که برتری جنبه ادبی تذکره بر جنبه تعلیمی آن، نگاه دینی و مذهبی و تعلیمی نهج‌البلاغه، دیدگاه‌های افراطی بعضی اقوال تذکره، استفاده از آرایه‌های ادبی در تذکره، تناقض در اقوال و اغراق‌های داستانی و... باعث تفاوت‌هایی در این دو اثر گشته است.

- هواسی و دیگران (۱۴۰۱) در مقاله‌ای با عنوان: «واکاوی اندیشه‌های عرفانی عطار نیشابوری» به این نتیجه‌گیری دست یافتند که وجود تناقض‌ها و پارادوکس‌های گوناگون، اندیشه عرفانی «موتوا قبل ان تموتوا»، داستان عرفانی شیخ صنعان، بحث توبه، تشبیه و

تنزیه ذات اقدس الهی، وحدت وجود همه مباحث عرفانی نابی هستند که در آثار عطار مخصوصاً در چهار اثر ذکر شده به خوبی دیده می‌شوند.

-یوسفی و شیخ (۱۴۰۰) در مقاله‌ای با عنوان: «نسبت سلوک و شهود در عرفان مولانا» به این نتیجه‌گیری دست یافتند که در عرفان مولانا لزوم تصفیة نفس با اموری همچون ستایش عابدانه در قالب نماز و ذکر و تبعیت از شریعت بسیار مهم تلقی می‌شوند. در کنار این امور، بنا به مراتب سلوک در درجات مختلف آدمیان، کیفیت شهود هم درجات مختلفی دارد.

با توجه به کثرت فراوان آثار عرفانی مرتبط با مولوی و عطار، مشاهده می‌گردد دیالکتیک عقل و نفس و ارائه راهکارهای عمل‌گرایانه برای سیر و سلوک عرفانی در آثار این دو شاعر عرفانی به صورت تطبیقی، تخصصی و جامع بررسی نشده‌است. بنابراین وجه نوآوری مقاله کنونی را می‌توان از این حیث برشمرد.

۱-۵- مبانی نظری

حقیقت انسان را نفس ناطقه او تشکیل می‌دهد. همه قوای انسان برخاسته از نفس است «فلاسفه نفس ناطقه را به لحاظ قوای آن به عقل عملی و عقل نظری قسمت کرده‌اند و به اشتراک اسم، لفظ عقل را بر آن قوا اطلاق کرده‌اند. عقل عملی مصدر فعل است و عقل نظری مبدأ انفعال (پایا، ۱۳۹۸: ۶۳). به اعتبار تأثیر اختیاری آن در بدن، که موضوع تصرفات نفس است و نفس مکمل آن است، این عقل عملی است و به اعتبار تأثیر نفس از مافوقش که به حسب استعدادش در جوهر خود مستکمل است، این عقل نظری است اما آنگاه که از نفس در جایگاه یکی از موانع راه سلوک یاد می‌شود، در واقع، منظور نفس اماره است که «تمایل به طبیعت بدن دارد و به لذات و شهوات آمر است و دل را به جانب اسفل که مأوای شر و منبع اخلاق ذمیمه و محل افعال سیئه است جذب نماید. بنابراین، معدن صفات ذمیمه و منشا صفات سیئه در وجود آدمی نفس است همچنان که منبع صفات حمیده و منشأ اخلاق حسنه روح است (کاشانی، ۱۳۹۴: ۲۲۷).

برخی از مهم‌ترین شاخص‌هایی که برای نفس به‌مثابه یک عامل بازدارنده مهم در سیر و سلوک برشمرده‌اند عبارتند از:

۱. نفس با امیال خویش انسان را فریب می‌دهد. این امیال مانع کمال عقل نظری و عقل عملی انسان است؛

۲. نفس در مرحله امارگی، ماهیتاً در برابر شرع و عقل سرکش است و تمام هم‌خویش را برای رسیدن به خواسته‌های خود به کار می‌گیرد به‌گونه‌ای که مهار دستوره‌های شهوت مدار نفس، کاری بس دشوار و جانکاه است؛

۳. به دلیل شهوت‌مدار بودن نفس اماره، بدترین دشمن انسان را نفسی دانسته‌اند که در درون خود اوست: «و اعدی عدوک نفسک التی بین جنییک» (کی شمس، ۱۴۰۰: ۲۶-۲۹).

عطار در منطق‌الطیر از زبان مرغان نفس را سرکش و سمج معرفی می‌کند که یاری مقابله با او را ندارد وهدهد او را به پایداری نفس هشدار می‌دهد. «سگ نفس اماره هرگز او را گردن نمی‌نهد. هدهد گفت: سگ نفس از دوران جوانی تا زمان پیری هرگز نمی‌میرد» (ثروتیان، ۱۳۹۲: ۵۴). بنابراین انسان باید در برابر خواسته‌های نفسانی صبور کند. همانگونه که در ترجمه رساله قشیریه صبر را یکی از دو قاعده ایمان دانسته‌اند: «چنانکه در خبر است: الایمان نصفان، نصف صبر و نصف شکر و صبر سه نوع است: صبر نفس، صبر قلب، صبر روح. صبر نفس دوگونه است: صبر بر مکروه و صبر از مراد و هر یک نوعی خاص و شرحی جداگانه دارد» (قشیری، ۱۳۸۹: ۲۸۲-۲۸۵).

حضرت علی(ع) نیز در زمینه شهوت‌گرایی نفس و سختی بازداشتن او از شهوت می‌فرماید: «فان هذه النفس ابعده شیء منزعاً و انها لا تزال تنزع الی معصیه فی هوی»؛ نفس را به دشوار توان از شهوت کردن که پیوسته خواهان نافرمانی است و هوس راندن (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶: ۱۸۲).

بررسی و تحلیل یکی از بزرگترین موانع رشد و کمال انسان در اسرارنامه باعث می‌شود که انسان با خواسته‌های این میل درونی آشنا شود و خود را از خطرات آن حفظ کند. به همین ترتیب، مطیع هوای نفسانی شدن باعث نزول انسان بر لبه پرتگاه جهنم است (کامرانیان، ۱۳۹۸: ۴۷). در مثنوی معنوی مولانا نیز، شهوت آتشی است که انسان را به دوزخ می‌کشاند:

نار بیرونی به آبی بفسرد نار شهوت تا به دوزخ می برد
(مولوی، ۱۳۹۳: ۱۰۰۱)

در قرآن کریم از نفس حیوانی آدمی صحبت شده است. آن هنگام که از زبان حضرت یوسف(ع) می‌فرماید: «و ما ابری النفسی ان النفس لاماره بالسوء الا ما رحم ربی غفور رحیم» (سوره یوسف، آیه ۵۳). «و نفس خودم را تبرئه نمی‌کنم که نفس امر کننده به بدی است مگر اینکه خدا بر من رحمت آورد. به درستی که پروردگار من آمرزنده و مهربان است.» حضرت یوسف(ع) با وجود پاکی درون و مقابله در برابر هوای نفسانی در برابر خداوند، خود را مبراً از گرفتار شدن در دام هوای نفسانی نمی‌داند و از خداوند می‌خواهد که او را در برابر هواهای نفسانی حفظ کند و رحمتش را شامل حال او بفرماید و در جایی نیز می‌فرماید: «و یحذرکم الله نفسه» (سوره آل عمران، آیه ۲۸). خداوند خودش شما را ز انجام گناهان بر حذر می‌دارد. این نیز نشان از آن است که با پاک کردن درون و نزدیکی به خداوند، خداوند نیز انسان را همراهی می‌کند و مراقب اوست و این حمایت خداوند باعث می‌شود که آدمی از انجام بسیاری از گناهان در امان باشد. بنابراین خطر وجود نفس بر انسان در قرآن نیز مورد تأکید قرار گرفته است.

۲- بحث

۲-۱- دیالکتیک عقل و نفس از منظر مولوی

از نگاه مولوی، انسان دارای سرشتی دوگانه از عقل و نفس است. عقل راهنما و هدایتگر انسان و نفس، همچون دیوی گمراه‌گر، عامل تباهی او خواهد شد. نخستین مسئله مهمی که مولوی بدان تأکید دارد دیالکتیک دائمی عقل و نفس است به نحوی که این دو ساحت وجودی انسان، در تضادی دائمی و همیشگی قرار دارند (مشرف، ۱۳۹۵: ۳۱). وی در حکایتی تمثیلی، کشاکش میان عقل و نفس را به تنازع بین مجنون و ناقه‌اش تشبیه نموده که هر یک دال در هوای محبوب خود را داشت و مسیرشان معارض با یکدیگر بود و هرگاه مجنون در حال و هوای لیلا از شتر غافل می‌شد شتر به نزد بچه‌اش که تازه به دنیا آمده بود بر می‌گشت:

همچو مجنون در تنازع با شتر گه شتر چربید گه مجنون حر

گفت ای ناچه چو هر دو عاشقیم
ما دو ضد بس همره نالایقیم
(مولوی، ۱۳۹۳: ۱۵۳۳-۱۵۶۱)

درخصوص عقل نیز از دید مولوی عقل دو نوع است. عقل جزوی و عقل کلی که هر یک کارکرد خاص خود را دارد. عقل جزوی همان عقل ناقص و نارسا و مصلحت‌اندیش است که چندان سر و کاری با عشق ندارد و ابیات بسیاری از شاعران که به تقابل عقل و عشق پرداخته‌اند، مربوط به این نوع عقل است. اما مولوی عقل کلی یا عقل کل را که بسیار رفیع و شریف و پسندیده است مخصوص بندگان مقرب و برگزیدگان الهی که شامل انبیا و اولیا و ابدال و مشایخ راستین و عابدان مخلص الهی است، می‌داند. این موضوع را در انتهای این بخش و در خصوص جدال عقل با نفس به تفصیل بررسی خواهیم نمود:

عقل کل و نفس کل مرد خداست
عرش و کرسی را مدان کز وی جداست
مظهر حق است ذات پاک او
زو بجو حق را و از دیگر مجو
(همان: ۴۶۳)

۲-۱-۱- مولوی و تبیین ویژگی‌های نفس

درخصوص نفس، مولوی سه نکته مهم را اشاره می‌کند. نخست، تبیین ماهیت نفس، دوم، تشبیهات و نمادهایی که مولوی برای نفس سرکش انسان به مثابه تباہ‌گر او استفاده می‌کند و سوم، راهکارهای مبارزه با نفس. مولوی اساساً معتقد است نفس همان سرشت شیطان است (فاضلی، ۱۳۹۵: ۵۸). درواقع، به عقیده مولوی اساس و سرشت نفس همان اساس و سرشت شیطان است و از آنجایی که فرشته همواره در ضدیت با فرشتگان قرار دارد، نفس نیز همواره در تضاد با عقل قرار دارد:

نفس و شیطان هر دو یک تن بوده‌اند
چون فرشته و عقل ایشان یک بندند
در دو صورت خویش را بنموده‌اند
بهر حکمت هاش دو صورت شدند
دشمنی داری چنین در سر خویش
مانع عقلست و خصم جان و کیش
(همان: ۵۶۳)

بنابراین مولوی در تعریف ماهیت نفس به دو مسئله مهم توجه می‌کند: نخست، یکی بودن سرشت نفس و شیطان؛ دوم، جدال همیشگی نیروهای نفسانی - شیطانی با نیروهای عقلانی - عرفانی و نهایتاً دشمنی نهادینه شده نفس و شیطان رأی انسان‌ها که مانع بزرگی برای رستگاری و تعقل انسان‌ها خواهند بود. درخصوص مسئله دوم در تبیین ماهیت گمراه‌کنندگی نفس، مولوی از نمادها و تشبیهات مختلفی استفاده می‌کند. نمادهایی همچون: درندگی و وحشی‌گری سگ، بیغوله‌نشینی کلاغ، تهاجم بی‌رحمانه سوسمار، سرعت و زیرکی خرگوش، فرصت‌طلبی خارپشت و حماقت و کریه‌المنظری الاغ بهره می‌برد.

نفس نمادی از سگ درنده و وحشی: از نگاه مولوی، نفس انسان هم ویژگی‌های سگ را داراست و در صورت عدم تربیت و پرورش، تبدیل به سگی درنده و وحشی می‌شود که ممکن است حتی به پرورش‌دهنده خود نیز رحم نکند. بنابراین بایستی همواره مراقب او بوده و قلابه مانع از حمله او شد:

گفتم سگ نفس را مگر پیر کنم در گردن او ز توبه زنجیر کنم
 زنجیر دران شود، چو بیند مردار با این سگ هار من چه تدبیر کنم
 (همان: ۱۲۹۴)

نفس نمادی از بیغوله‌نشینی کلاغ: کلاغ، گذشته از آنکه نمادی از شومی و بدبختی است، خانه‌نشین مکان‌های شوم و نحس نیز هست. مولوی معتقد است نفس همچون زاغی است که چنانچه بر وجود انسان چیره گردد او را از باغ و گلزار عازم مکان‌هایی همچون گورستان خواهد کرد:

جان که او دنباله زاغان پرد زاغ او را سوی گورستان برد
 هین ملو اندر پی نفس چو زاغ کو به گورستان برد نه سوی باغ
 (همان: ۵۰)

نفس نمادی از هجوم همه‌جانبه سوسمار: مولوی در تشبیهی دیگر، نفس را نمادی از سوسمار می‌پندارد که هجوم او بسیار سریع، بی‌رحمانه و چندجانبه است و پس از فریب انسان خود را مخفی می‌کند:

یک نفس حمله کند چون سوسمار پس به سوراخی گریزد در فرار
در دل، او سوراخ ها دارد کنون سر ز هر سوراخ می آرد برون
(همان: ۱۹۵)

نفس نمادی از زیرکی و سرعت خرگوش: مولوی نفس را بسیار فریب‌دهنده و نماد حيله می‌داند. از طرفی، این حيله نفس سریع و بی‌رحم است که سرانجام باعث تباهی انسان می‌گردد:

از تو شیری در تک این چاه، خرد نفس چون خرگوش خونت ریخت و خورد
نفس خرگوش به صحرا در چرا تو به قعر این چه چون و چرا
(همان: ۷۳)

نفس نمادی از فرصت‌طلبی خارپشت: مولوی در تشبیهی دیگر، نفس را مانند خار پستی می‌پندارد که از تیغ‌های خود برای شکار کردن استفاده کرده و شکارچیان قهار و توانمندی همچون مار که خود برای شکار خارپشت اقدام کرده را اسیر می‌گرداند. مولوی در واقع، نفس را همچون تیغ‌هایی بُرنده تلقی کرده که خرد انسان را شکار و به ورطه نابودی می‌کشاند:

می نهد گردد سر آن خارپشت دم به دم از بیم صیاد درشت
تا چو فرصت یافت سر آرد برون زین چنین مگری شود مارش زبون
(همان: ۴۶۱-۴۶۲)

نفس نمادی از حماقت و کریه‌المنظری الاغ: اساساً در تمثیل‌ها و حکایات، دو حیوان گاو و الاغ نمادی از کج‌فهمی و عدم درک مسائل به شمار می‌روند. در این میان، الاغ، به جز صوت و صورت کریه، نمادی از سفاهت و جهالت است. مولوی نیز از تشبیه نفس به الاغ، سه هدف عمده را دنبال می‌کند: نخست، نفس الاغی است که صورت و خلق و خوی انسان را کریه و زشت خواهد کرد:

نفس ما را صورتِ خَر بدهد او زان که صورت‌ها کُند بر وفقِ خو

(همان: ۵۹)

دوم، نفس الاغی است که تابع محض شهوت و خشونت است:

قسم دیگر با خران ملحق شدند خشم محض و شهوت مطلق شدند

(همان: ۵۶)

و سوم، نفس الاغی است که زشتی و زیبایی برایش یکی است و بصیرتی برای درک خوبی از ناخوبی ندارد:

پیش خر، خرمهره و گوهر یکی است آن آشک را در دُرّ و دریا شکی است

مر خران را هیچ دیدی گوشوار گوش و هوش خر بود در سبزه زار

(همان: ۲۹)

۲-۱-۲- شاخص‌های نفس در جدال با عقل

مولوی معتقد است که نفس دارای شاخص‌هایی است که ابتدا عقلانیت بشر را به زوال کشانده و در ادامه ضمن توجیه اقدامات ناپسند فرد را به قهقرا سوق خواهد داد:

- توجیه‌پذیری نفس: مولوی معتقد است نفس همواره در نشان دادن نازیبایی‌ها و گمراهی انسان، استدلالاتی می‌آورد که اولاً توجیه‌گر بوده و ثانیاً با تزئین زشتی‌ها، چهره واقعی خود را از انسان مخفی می‌دارد. درواقع، مولوی معتقد است نفس با نوعی سحر و جادو، چشم افرادی که گام در راه می‌گذارند کور و زمام آنان را در اختیار خود می‌گیرد:

صد زبان و هر زبانش صد لغت زرق و دستانش نیاید در صفت

مدعی گاو نفس آمد فصیح صد هزاران حجت آرد ناصحیح

(همان: ۲۵۵۱-۲۵۵۲)

زشت‌ها را نغز گرداند به فن نغزها را زشت گرداند به ظن

(همان: ۴۰۷۰)

آدمی را خر نماید ساعتی آدمی سازد خری را و آیتی

این چنین ساحر درون توست و سر ان فی الوسواس سحرا مستتر

(همان: ۴۰۷۱-۴۰۷۲)

- تنوع‌طلبی و سیرناپذیری: به عقیده مولوی تنوع‌طلبی دائمی از مصادیق گمراهی و از راهکارهای نفس برای جدال با عقل و گمراهی انسان‌هاست. درواقع، به عقیده مولوی،

نفس همچون ازدهایی است که هیچگاه سیری در وی راهی ندارد و عطشی سوزنده در نفس وجود دارد که نابودکننده است:

يطلب الانسان في الصيف الشتا
فاذا جاء الشتا انكروا
فهو لا يرضى بحال ابدا
لابضيق لابعيش ابدا
(همان: ۱۱)

دوزخست این نفس و دوزخ ازدهاست
کو به دریاها نگرده کم و کاست
هفت دریا را درآشامد هنوز
کم نگرده سوزش آن خلق سوز
(همان: ۱۳۷۹-۱۳۸۰)

عالمی را لقمه کرد و درکشید
معه اش نعره زنان هل من مزید
(همان: ۱۳۸۳)

- تکبیر: از دیگر شاخص‌های نفس در مجادله با عقل و تلاش برای گمراهی انسان، ایجاد حس تکبر و حسادت است. به عقیده مولوی خودبینی و تکبر بدترین بیماری روح انسان بوده و نفس، همواره حس خود برتر بینی را در انسان‌ها تقویت می‌کند (اصغری و دیگران، ۱۴۰۱: ۹۹). چنین حسّی در ادامه حسادت ایجاد می‌کند چرا که افراد متکبر به هیچ‌وجه نمی‌توانند خوشحالی، توفیق و زیبایی دیگران را تحمل کنند. مولوی در ادامه در تبیین چنین افرادی می‌گوید:

او چو بیند خلق را سرمست خویش
از تکبر می‌رود از دست خویش
(همان: ۱۸۵۶)

۲-۱-۳- مولوی و ارائه راهکار برای موفقیت عقل در جدال با نفس

مولوی در ابتدای بحث مهم جدال عقل با نفس این موضوع را مجدداً تأکید می‌کند که ریشه و بنیان تمامی آلام و دردهای بشری، پیروی از نفس و تن دادن به آن است. درواقع، مولوی این نکته مهم را یادآور می‌شود که پیروی از هوای نفس در نخستین گام همچون حجاب و پرده‌ای ضخیم، دید حقیقی و بصیرت را از انسان سلب نموده و در ادامه نیل به عشق و حقیقت نهایی (وصل به حق) را غیرممکن خواهد کرد (کمپانی زارع، ۱۴۰۰: ۲۰۶-۲۰۷). اینجاست که مولوی بحث ریاضت نفس را مطرح می‌کند که انسان برای نیل

به معشوق حقیقی بایستی به پیکار با نفس خود اقدام کند. مسئله‌ای که به عقیده مولوی نبردی بسیار دشوار است:

گر هیچ‌گریزی بگریز از هوس خویش زیرا همه رنج از هوس بیهده دیدم
بت شکستن سهل باشد نیک سهل سهل دیدن نفس را جهل است جهل
(مولوی: ۴۷۷۸)

مولوی آغاز مبارزه با نفس را با دعوت به تعقل و تفکر در این حدیث نبوی که: «به حساب خود رسیدگی کنید قبل از آنکه به حسابتان رسیدگی شود» آغاز می‌کند. وی با استناد به این حدیث و ضمن انتقاد از انسان‌ها معتقد است عدم تعقل و تدقیق در خصوص هوا و هوس و شهوت رانی انسان را به بیهودگی و هرزگی کشانده و همچون حیوانات به شکم‌بارگی سوق خواهد داد. به همین سبب، از نخستین راهکارهایی که مولوی پیشنهاد می‌کند آن است که انسان مخالف خواسته‌های نفس خود اقدام کند به-عبارتی به عقیده مولوی بایستی وارونه با نفس مشورت کرد یعنی هر آنچه که نفس می‌گوید انسان خلاف آن عمل کند:

مشورت با نفس خود گر می‌کنی هرچه گوید کن خلاف آن دنی
گر نماز و روزه می‌فرمایدت نفس مکارست مگری زایدت
مشورت با نفس خویش اندر فعال هرچه گوید عکس آن باشد کمال
(همان: ۵۴)

مرحله دوم مبارزه با نفس از نگاه مولوی، وجود پیر و مرشدی است که راهنمای انسان در این مبارزه باشد. این همنشین به عقیده مولوی بایستی سالک و عارف باشد چرا که پیشتر این راه پیموده و به‌خوبی می‌تواند فرد را راهنمایی و هدایت کند (امریک، ۱۳۹۷: ۲۷۷-۲۷۹). درواقع به بیان مولوی کما اینکه پیروی از نفس فرد را به دامن گمراهی و ضلال خواهد افکند، برای نیل به معشوق بایستی از سالکان که به حقیقت محض نیل شده‌اند، پیروی نمود:

هر که را بینی طلب‌گار ای پسر یار او شو پیش او انداز سر
کز جوار طالبان طالب شوی وز ظلال غالبان غالب شوی
(همان: ۵۳)

مرحله سوم مبارزه با نفس به عقیده مولوی، ورود به عرصه ریاضت است. مولوی، ریاضت را به دو دسته اختیاری و اجباری تقسیم می‌کند. ریاضت اجباری زمانی است که مشقت‌ها، دشواری‌ها و مصیبت‌ها به انسان روی می‌آورند به‌عنوان مثال فقر و تنگدستی معیشتی از این نوع ریاضت است اما زمانی که انسان برای به بندکشیدن نفس خود به ریاضت روی می‌آورد و آن را با انتخاب خود بر می‌گزیند ریاضت اختیاری نام می‌گیرد. این نوع از ریاضت یعنی ریاضت اختیاری به عقیده مولوی عامل فنای جسمانی و بقای جان عارف است و مادامی که سالک به این نوع از ریاضت دست نیابد، ممکن نیست قدم در ره وصل به معشوق نهد:

ور ریاضت آیدت بی اختیار سربنه شکرانه ده ای کامیار
چون حقت داد آن ریاضت شکر کن تو نکردی او کشیدت زامر کن
(همان: ۱۶۳)

اوج ریاضت، مرگ نفس است، به عقیده مولوی همه موجودات فانی و حقیقت محض یعنی خداوند باقی است. مرگ موجودات از دو طریق یکی مرگ اجباری و دیگری مرگ اختیاری صورت می‌پذیرد. مرگ اجباری همان اجلی است که همه موجودات بدون اختیار خود سرانجام بدان دچار خواهد شد اما مرگ اختیاری به عقیده مولوی، مختص عارفان و سالکان بوده که با اراده و خواست آنان صورت می‌پذیرد و در آن فرد تصمیم به ترک عادات و رفتارهای گناه‌آمیز و به عبارتی به مرگ خواسته‌های نفسانی خود مبادرت می‌کند. مولوی، مرگ اختیاری را از شروط اصلی نیل به حقیقت می‌داند چرا که ممکن است فردی تلاش بی وقفه نموده و مشقت‌های زیادی را تحمل نماید اما به علت عدم انتخاب مرگ اختیاری کماکان پرده‌های حجاب برای او وجود داشته باشد. بنابراین، به عقیده مولوی اگر کمال، بام و نهایت باشد، مرگ اختیاری به‌مثابه نردبان نیل به کمال است:

گفت لیکن تا نمردی ای عنود سیر موتوا قبل موت این بود
غیر مردن هیچ فرهنگی دگر یک عنایت به ز صد گون اجتهاد
و آن عنایت هست موقوف مامت بلکه مرگش بی عنایت نیز نیست

از جناب من نبردی هیچ جود
در نگیرد با خدای حيله‌گر
تجربه کردند این راه را ثقات
کز پس مردن غنیمت ها رسد
جهد را خوف است از صد گون فساد
بی عنایت هان و هان جایی مایست
(همان: ۱۸۰)

البته بایستی به این نکته مهم اشاره داشت که مقصود مولوی از مرگ اختیاری، نابودی و رفتن به عدم نیست، بلکه مرگ خواسته ها و تمایلات و ظواهر زندگی است:

نه چنان مرگی که در گوری روی
مرگ تبدیلی که در نوری روی
مرد بالغ گشت آن بچگی بمرد
رومی ای شد صبغت زنگی سترد
(همان: ۳۶۳)

این حیاتی خفیه در نقش ممات
و آن مماتی خفیه در قشر حیات
می نماید نور نار و نار، نور
ورنه دنیا کی بُدی دار الغرور
(همان: ۴۱۳۵)

این همه مردن نه مرگ صورت است
آلتش بشکست و رهن زنده ماند
ای بسا خامی که ظاهر خونش ریخت
لیک نفس زنده آن جانب گریخت
این بدن مر روح را چون آلت است
نفس زنده ست ار چه مرکب خونفشاند
(همان: ۱۶۳)

هنگامی که مرگ نفس به وقوع پیوست، نه تنها ترس و وحشت دامنگیر انسان نخواهد شد بلکه این مسئله به عقیده مولوی جای خوشحالی دارد چرا که عامل وصل و لقای معشوق حقیقی است:

بروز مرگ، چو تابوت من روان باشد
جنازه‌ام چو بینی، مگو: «فراق فراق»
گمان مبر که مرا درد این جهان باشد
مرا وصال و ملاقات آن زمان باشد
مرا به گور سپاری، مگو: «وداع وداع»
که گور پرده جمعیت جنان باشد

فرو شدن چو بدیدی برآمدن بنگر
غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد؟
(همان: ۹۱۱)

۲-۱-۴- پاداش پیروزی عقل بر نفس از منظر مولوی

سرانجام مولوی پاداش کسانی را که با رنج و ریاضت و مرگ اختیاری توانستند بر نفس خود غلبه کنند بر می‌شمارد. مولوی در این رابطه قائل به دو نوع پاداش است. نخست، این‌گونه افراد به اسرار پی برده و آسمان‌ها و ستارگان و خورشید در برابر آنان سر تعظیم فرود می‌آورند:

هرآن کو که صبر کرد ای دل از شهوت‌ها درین منزل

عوض دیدست او حاصل بجان زان سوی آب و گل

کان گروهی که رهیدند از وجود چرخ و مهر و ماهشان آرد سجود

هرک مرد اندر تن او نفس گبر مروار فرمان برد خورشید و ابر

(همان: ۱۳۴۰)

پاداش دوم این انسان در نهایت عشق است. عشق به معشوق حقیقی. عشقی که به عقیده مولوی انسان را نفس فانی به نفس باقی ارتقا خواهد داد:

عشق، نان مُرده را می جان کند جان که فانی بود، جاویدان کند

مرده بُدم زنده شدم، گریه بُدم خنده شدم دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

(همان: ۱۲۹۳)

۲-۲- عطار و دیالکتیک عقل و نفس

عطار، آغاز بحث خود درخصوص نفس را با یک بدبینی بزرگ آغاز می‌کند. به عقیده عطار، انسان همواره در زندگی خود به دنبال اهداف عمدتاً مادی و نفسانی است. به همین سبب انسان چنان غرق در مادیات می‌گردد که اساساً برای ارتقای معنویت و روحانیت خود غافل است. بنابراین، غفلت انسان در طول زندگی عامل اصلی تباهی اوست. عطار در ادامه ضمن تفکیک زندگی انسان به سه دوره، باز هم تأکید می‌کند همه دوران صرف امورات مادی و نفسانی گردیده و از آنجایی که در بند سگ نفس (در ادامه به این اصطلاح بیشتر خواهیم پرداخت) در پایان جز حسرت و بی‌حاصلی چیزی نصیب او نخواهد شد. به عقیده عطار، انسان در دوره کودکی در پی بازی‌های کودکانه و غفلت از امور جهان

است. در دوره جوانی انسان مداوم در پی تلاش کسب شهرت و ثروت و قدرت است و در دوران کهولت و پیری هم به سبب ناتوانی و ضعف جسمانی و عقلانی علناً فرد نمی‌تواند کاری انجام دهد. بنابراین سراسر عمر او بی‌حاصلی و تباهی بوده است:

بود در اول همه بی‌حاصلی	کودکی و بیدلی و غافلگی
بود در اوسط همه بیگانگی	وز جوانی شعبه دیوانگی
بود در آخر که پیری بود کار	جان خرف در مانده تن گشته نزار
با چنین عمری به جهل آراسته	کی شود این نفسِ سگ پیراسته؟
چون ز اول تا به آخر غافلگی ست	حاصل ما لاجرم بی‌حاصلی ست

(عطار، ۱۳۹۲: ۱۶)

نخستین موضوعی که در خصوص جدال عقل و نفس در آثار عطار بایستی بدان توجه کرد، ماهیت و سرشت نفس و روح است. به عقیده عطار، روح سرشتی سماوی و بهشتی دارد اما ماهیت نفس از اساس پلید است لذا نفس همواره در صدد فریبندگی و جنگ با با عقل و روح انسان را دارد. تا حدی که عطار همواره انسان‌ها را به سبب نفس و وسوسه‌های آن زندهار داده و معتقد است غفلت از یاد نخستین و اصلی‌ترین عامل رسوخ نفس در انسان است:

روح تو شهباز علوی آمده است	او شهنشاہ سماوی آمده است
خرمگس نفس است و بس دنیاپرست	او کند دایم بمررداری نشست
تو بروح خویشتن بنگر که چیست	بعد از آن در معیش بنگر که کیست
دشمن بسیار دارد روح تو	لیک از او دایم بود مفتوح تو
نفس دشمن کور سازد روح شاد	تا روی در عالم معنی چو باد

(عطار، ۱۳۸۶: ۵۴)

عطار در ادامه همچون مولوی مفهوم نفس را به جانوران درنده‌ای تشبیه کرده است. البته میزان نگرش عطار به نفس و فریبندگی آن بیشتر از مولوی است. دلیل عمده عارفان برای نمادگرایی و نمادپردازی، رمزی و غیرحسی بودن این مفاهیم و دور نمودن آن از دسترس اغیار است. عطار نیشابوری نیز عارفی است که در اشعار خود، به‌ویژه در

مختارنامه و منطق الطیر به نمادگرایی و نمادپردازی توجه وافر نشان داده است و در این راه به خلق نمادهای مختلفی دست یافته است:

۱- الاغ: عطار نیز همچون مولوی، در آثار خود الاغ را سمبلی از نادانی و سفاهت قلمداد کرده است. در متون عرفانی و صوفیانه، خر به عنوان نمادی برای جسم و نفس اماره و در مورد کسانی به کار می‌رود که در قید و بند تعلقات دنیوی و خواهش‌های نفس گرفتار شده‌اند. در اشعار نمادین عطار نیشابوری، الاغ را باید در دسته نمادی غیرشخصی، قرار داد که سمبلی برای نفس اماره بوده که پیوسته در پی شهوت‌ها و تعلقات دنیوی در تکاپو است.

چو با عیسی توان همراز بودن که خواهد با خری انباز بودن؟

(عطار نیشابوری، ۱۴۰۱: ۱۴۴)

در جای دیگر نیز عطار، خر را به صورت نمادی برای نفس اماره به کار برده که به سوء دعوت می‌کند و صاحب خود را رام و مطیع خویش ساخته است؛ اما در صورتی که نفس، مسخر صاحب خویش شود، می‌توان آن را مرکب قرار داد و بر آن نشست.

وانگهی بر تو نشسته ای امیر تو شده در زیر بار او اسیر

بر سرت افسار کرده روز و شب تو به امر او فتاده در طلب

هرچ فرماید ترا، ای هیچ‌کس کام و ناکام آن توانی کرد و بس

(عطار، ۱۳۹۲: ۸۷)

۲- سگ: گذشته از آنکه از سگ نمادی از وفاداری است، بعضاً در برخی اشعار عرفا، نمادی از پلیدی و درندگی است. عطار، از سگ در تبیین مفهوم نفس به دو علت استفاده می‌کند: نخست خوی درندگی سگ و دوم ناپاکی و نجاست سگ. بنابراین، به عقیده عطار، نفس به سان سگی هار و درنده است که پاکی روح و عقل را زایل می‌کند و همواره در جستجوی استخوان دنیاست. نفس در آثار عطار بیشتر با عنوان «سگ نفس» از آن یاد می‌شود:

جوهر مدقوق را زهر آمدی نفس سگ را مطبخ قهر آمدی

(عطار، ۱۴۰۰: ۱۱)

وی، از نفس سگ صفت و پلید خود بیمناک بوده و از وسوسه‌های آن آگاه است و از خداوند مدد می‌خواهد تا بتواند از بند نفس اماره رهایی یابد و به مقام مطمئنگی برسد:

خالقا تا این سگم در باطن است راه جانم سوی تو نایمن است
یا به حکم شرع در کارش فکن یا به کلی در نمکسارش فکن
از خودی این سگ خودبین بسم گر نباشم من، تو باشی، این بسم
(عطار، ۱۴۰۰: ۱۵)

۳- گاو: گذشته از آنکه گاو در اساطیر ایرانی در کنار گندم، نماد برکت و از حیوانات مفید تلقی می‌گردد اما در آثار عرفانی نمادی از زیاده‌خواری، جهل و نادانی و تن پروری است. عطار، گاو را نمادی کسانی می‌پندارد که نفس خود را تنها برای خوردن و شهوت پرستی تربیت کرده و این پرخوری و شهوت‌خواهی انتهایی نیز ندارد. عطار بر این مهم تأکید می‌کند که تن دادن به خواسته‌های گاو نفس، از نادانی است چرا که گاو، سیری-ناپذیر بوده پیوسته زمام اختیار تو را در دست خواهد گرفت. نهایتاً عطار تأکید می‌کند که همچون گوساله سامری، گاو نفس را باید قربانی کرد تا بتوان بر نفس و شهوت غلبه یافت:

تو گاو نفس در پروار بستی به سجده کردنش ز نار بستی
به مکر آن گاو کز زر سامری کرد سجود آن گاو را خلق از خری کرد
ترا تا گاو نفست سیر نبود اگر صد کار داری دیر نبود
(عطار، ۱۳۹۹: ۲۱۰)

۴-خوک: خوک نمادی از پلیدی و شهوت است و این موضوع در فلسفه و ادبیات سبقه‌ای طولانی دارد کما اینکه امام محمد غزالی خوک را نماد حرص دانسته است. البته بایستی اذعان داشت این موضوع یعنی پلیدی، شهوت و حرص خوک، ماهیتی قرآنی دارد به نحوی که تنها حیوانی که مستقیماً در آیات قرآن کریم بر نجس بودن آن تأکید شده است، خوک است. عطار علاوه بر صحنه این موضوع، معتقد است از آنجایی که خانه خوک‌ها سراسر پلیدی، کثافات و نجاسات است بنابراین خوک مناسب‌ترین نماد برای نفسی است که به دنبال تعلقات و مادیات و شهوات سیر می‌کند:

چند خواهی نفس را پرورد تو صحبت خوکی چه خواهی کرد تو؟

در نهاد هر کسی صد خوک هست خوک باید سوخت یا زنار بست
توز خوک خویش اگر آگه نه‌ای سخت معذوری که مرد ره نه‌ای
گر قدم در ره نهی چون مرد کار هم بت و هم خوک بینی صد هزار
خوک کش بت سوز در صحرای ورنه همچون شیخ شورسوی عشق
(عطار، ۱۴۰۱: ۲۹۵)

۵- مار: مار در ادبیات عرفانی سمبلی از کردار و رفتار ابلیس است. این مسئله در شاهنامه فردوسی نیز تبیین شده و سه خصلت مار یعنی خوش خط و خال بودن (سمبلی از زیبایی)، فرصت طلبی (کمین کردن برای نیش زدن) و نهایتاً مسموم و زهرآگین ساختن انسان (خوی وحشی گری) از مار چهره‌ای منفی و مخرب و به مثابه یکی از نمادهای نفس انسان قلمداد شده است. عطار نیز از مار در تمثیل‌های عقل و نفس نخست به مثابه کسی که با ابلیس همکاری داشت تا باعث اخراج ادم و حوا از بهشت شوند یاد می‌کند. سپس، خوش خط و خال بودن مار را نمادی از فریبندگی نفس دانسته که سرانجام انسان را مسموم و عازم دیار نیستی و عدم می‌کند:

سوختی از زخم مار هفت سر	خه خه ای طاووس باغ هشت در
وز بهشت عدن بیرون فکند	صحبت این مار در خونت فکند
کردت از سد طبیعت دل سیاه	برگرفت سدره و طوبی ز راه
کی شوی شایسته این اسرار را	تا نگردانی هلاک این مار را
آدمت با خاص گیرد در بهشت	گر خلاصی باشدت زین مار زشت

(عطار، ۱۳۹۳: ۱۳)

۶- عقرب: عقرب (کژدم) از جمل حیواناتی است که سرشت او گزندگی است و حکایات بسیاری در این رابطه از نظم و نثر سروده شده است. بنابراین عقرب در ذات خود گزنده و بازدارنده است. عطار از نفس به مثابه کژدمی یاد می‌کند که همواره برای فرد سالک و جستجوگر حقیقت نیش خود را آماده ساخته و به همین علت عطار نگران است مبدا نیش کژدم باعث بازدارندگی از نیل به حقیقت گردد:

خون شد جگرم ز غصّه خویش مرا وز بیم رهی که هست در پیش مرا

هرگز نرسد به نوش توحید دلم تا کژدم نفس میزند نیش مرا
(عطار، ۱۳۹۸: ۱۲)

۲-۱- کارکردهای نفس از نگاه عطار

۱- نفس عامل اصلی شهوت‌رانی: از نگاه عطار شهوت نخستین و اصلی‌ترین کارکرد نفس است که از مهم‌ترین موانع نیل به حق به شمار می‌رود چرا که شهوت در نخستین گام مانع درک و نیل معانی و اسرار حق به انسان می‌گردد. از طرفی، از نگاه عطار شهوت در ورود به سایر خیالات و امیال نفسانی است:

دلت با نفس و شهوت خوی کرده کجا بیند معانی زیر پرده
چو تو عالم ندانی جز خیالی کجا یابی ازین معنی کمالی؟
(عطار، ۱۴۰۱: ۹۵۶-۹۵۷)

عطار در ادامه مسئله دیگری مطرح می‌کند و آن این است که شهوت (که خود نخستین محصول نفس است) انسان را به افکار بیهوده و اوهم سوق داده و این موضوع تمام اعمال و افعال انسان (حتی عبادت او) را نیز تحت الشعاع قرار خواهد داد:

زهی سودای بی حاصل که ما راست زهی اندیشه مشکل که ما راست
زیان روزگار خویش ماییم حجاب خویشتن در پیش ماییم
از آن آلودگان کار خویشیم که جمله عاشق دیدار خویشیم
همه در مهد دنیا سیر خوابیم همه از مستی غفلت خوابیم
(همان: ۲۶۳۱-۲۶۳۵)

چو هنگام نماز آید فرازت مکن ز اندیشه باطل نمازت
(همان: ۳۱۲۳)

۲- نفس، بزرگترین حجاب برای درک حق: عطار در گام بعدی این اصل را مطرح می‌کند که انسان‌هایی که گرفتار امیال نفسانی هستند به اسرار و معانی حق دست نخواهند یافت. حتی اگر در ادامه رگه‌های کوچکی از این معانی حق را نیز دریابند دچار سرگردانی و تحیر خواهند شد چرا که عالم آلوده نفس، اسرار و معانی کامل و حقیقی را درنخواهند یافت:

کسی در مبرز این نفس ناساز که گاهی پر کند گاهی تهی باز
اگر بویی رسد او را ز اسرار همی در پای افتد سر نگونسار
(همان: ۹۶۸-۹۶۹)

از طرفی، عطار معتقد است انسانی که به اسرار الهی دست نیابد، ادعای درک کردن حق، نشانه نادانی اوست. بنابراین، در برابر از دست دادن توفیق حق، چیزی جز صبوری در برابر این مکروه خود ندارد (اصفهانی، ۱۳۹۱: ۲۴۶). در غفلت از حق و پرداختن به خواسته‌های نفسانی چیزی جز گمراهی و بی‌خبری را نصیب انسان نخواهد کرد:

اگر امروز دادی نیم خرما برستی هم زدوخ هم زگرما
وگر یک بار آوردی شهادت حلال شد بهشت با سعادت
وگر چیزی ورای این دو جویی شبت خوش باد بیهوده چه گویی؟
طلب مردود آمد راه مسدود چو مقصودی نمی بینم، چه مقصود؟
(همان: ۹۱۸-۹۲۱)

۳- نفس، عامل اصلی غفلت: به عقیده عطار سومین کارکرد مهم نفس غفلت آدمی و سرگرم کردن او در مادیات است. این موضوع مهم به عقیده عطار باعث می‌شود انسان از گوهر اصیل خود غافل مانده و ضمن فراموشی هرچه بیشتر خود، حقیقت محض را نیز از یاد برد:

به غفلت می‌گذاری زندگانی دریغا گر چنین غافل بمانی
به حسرت‌ها چو چشمت راه یابد نگونساری خویش آنگاه یابد
(عطار، ۱۳۹۲: ۹۱)

عطار در ادامه حکایتی از یک وزیر که تمام عمر خود را مشغول مادیات بود روایت کرده و حسرت و تأسف وی را به هنگام مرگ اینچنین بیان می‌کند:

می‌روم امروز جانی سوخته رفته دنیا و آخرت بفروخته
ای دل غافل دمی بیدار شو چند بدمستی کنی؟ هشیار شو
(عطار، ۱۴۰۰: ۲۱)

۴- نفس، عامل غرور و تکبر: در ادبیات عرفانی مفهوم کبر و غرور گذشته از آنکه کید و تزویر ابلیس تلقی شده، از مهم‌ترین دلایل دوری انسان از حق نیز به شمار می‌رود. عطار معتقد است غرور و تکبر در نتیجه تسلط نفس سرکش آدمی است به نحوی که انسان از خالق هستی و حقیقت محض یعنی خداوند را فراموش کرده و تنها به خود بیانیدشد. عطار در ادامه ضمن اهمیت غرور و تکبر در گمراهی انسان معتقد است که کبر، عامل درماندگی و خروج ابلیس از میان فرشتگان شد چون خود را برتر آدم در نظر گرفت. بنابراین به عقیده عطار، انسان مغرور نیز نهایتاً از درگاه قرب الهی رانده خواهد شد:

مقرب آن بود کامروز بی خویش بود آن حضرتش در پیش، بی پیش
همه حق بیند و بی خویش گردد به جوهر از دو گیتی بیش گردد
من مگو، ای از منی در صد بلا تا به ابلیسی نگردی مبتلا

(عطار، ۱۳۹۹: ۱۳۵)

عطار معتقد است که نفس با تمسک به چنین کارکردهایی اولاً گمراهی و تباهی انسان را برای او به ارمغان خواهد آورد و ثانیاً پرده‌ای ضخیم از غفلت و نسیان را بروی بصیرت او خواهد کشید تا عظمت جهان و حقیقت محض را از یاد و دید او دور کند. این موضوع باعث انتقاد عمیق عطار شده و انسان را با دعوت به ریاضت مجدداً به سمت و سوی حقیقت دعوت می‌کند. بنابراین، جهان‌بینی عطار مشتمل بر دل نبستن به دنیا، تزکیه نفس اماره، مذمت مال و جاه، فقر، آزادی، زدودن طمع و حرص، رضایت، فنا و غیره است که در این بین دنیاستیزی و مبارزه با نفس و فنای فی‌الله در قلمرو اندیشه و بینش او ارزش مهمی دارد. به اعتقاد وی ابزار بسیار کارآمد برای غلبه بر نفس پلید و رهایی از تعلقات سرای دون، ریاضت شرعی است.

۵- نفس، عامل غم و اندوه: عطار هر غم و گرفتاری را برخاسته از وجود خواسته‌های نفسانی در انسان می‌داند که با هزاران افسوس و حسرت گرفتار جهان شده است. نفسی که خواسته‌های دنیوی را در وجود انسان پرورانده است:

مرا باری غمی کان پیش آید ز دست نفس کافر کیش آید
به صد افسوس در لعب و نظاره جهان خورد این سگ افسوس خواره
(عطار، ۱۴۰۱: ۱۰۱۹-۱۰۲۸)

۶- نفس، عامل خودپسندی و تکبر: عطار در این رابطه ضمن نقد انسان های غافل و متکبر معتقد است: «ای انسان تو از مشتی خاک به وجود آمدی. تا کی می خواهی در استحاله به سر ببری؟! کمی تأمل کن که از پاره ای خون به وجود آمده ای. کمی به عاقبت خود فکر کن و تکبر را کنار بگذار، زیرا اگر تو پادشاه جهان هم باشی آخرین جایگاه تو زیر خاک خواهد بود و هیچ انسانی جاودان نمی ماند. می توانی گاهی نگاهی به گورستان بیندازی تا عاقبت خود را مشاهده کنی:

تو مشتی خاک و چندینی تغیر	تفکر کن مکن چندین تکبر
تکبر می کنی ای پاره خون	ز چندین ره گذر افتاده بیرون
برو از سر بنه کبر و براندیش	که تا تو کیستی و چیست در پیش
گرت ملک جهان زیر نگیں است	به آخر جای تو زیر زمین است
نماند کس به دنیا جاودانی	به گورستان نگر گر می توانی

(همان: ۲۳۳۰-۲۳۳۲)

۷- نفس، عامل شکم بارگی: به عقیده عطار انسان ممکن است در زندگانی و حیات خود دچار مشکلات و گرفتاری های زیادی گردد اما اسارت انسان در بند شکم و سیری- ناپذیری او، از بزرگترین معضلات و گرفتاری هاست. به همین سبب، وی شکم پرستی را بسان دوزخی در دنیا می داند که این دوزخ، پیش درآمدی برای سقوط انسان در دوزخ اصلی است. عطار در ادامه ضمن ابراز شگفتی از حرص و آز برخی از انسان ها به شکم- پرستی، معتقد است که حتی صوفیان نیز با این اشتیاق وصف ناشدنی آدمی به شکم پرستی، ممکن است خرقة وانهاد و خود را گرفتار غذاها و نوشیدنی های رنگارنگ درآورد. حال آنکه، به تعبیر عطار شکم پرستی و شکم پر مانع نیل آدمی به نور حق می گردد:

اگر نه معده خونخواره بودی	کجا مردم چنین بیچاره بودی
شبان روزی فتاده در تک وتاز	که تا کار شکم را چون کند ساز
بمانده در غم آبی ونانی	که تا پر گردد این دوزخ زمانی
زهر رنجی که مردم را زخویش است	تقاضای شکم از جمله بیش است

اگر صوفی ببیند زله تو نشیند بی شکی در پله تو
شکم چون پر شد ودر ناز افتاد قوی باری زپشتت باز افتاد
ترا در چاه تن افتاد جانی به دست او زجایی ریسمانی
(همان: ۲۷۶۹-۲۷۸۲)

۸- نفس، عامل حسادت و بخل: به عقیده عطار، حسادت سرمنشأ بسیاری از صفات نکوهیده است. به نحوی که وقتی حسادت بر وجود آدمی چیره گردید، دیگر صفات نکوهیده همچون دروغ، هوا و هوس، حرص و طمع، ثروت پرستی و شهوت بر انسان غالب گردیده و اینها همگی به این دلیل است که تا بشر خود را به سبب حسادت و رشک، برتر و والاتر از دیگران ببیند. عطار در ادامه حسادت را عامل از دست دادن بصیرت و بینایی افکار و هشیاری آدمی تلقی نموده و در ادامه بشر را از اذیت‌های واقعی و حقیقی غافل می‌سازد:

حسد گر بر نهادت چیر گردد دلت از زندگانی سیر گردد
هوا و کبر و عجب و شهوت و آز دروغ و خشم و بخل و غفلت و ناز
همه سر در کمینت می‌شتابند که تا چون بر تو ناگه دست یابند
(همان: ۳۰۲۴-۳۰۲۶)

۲-۲-۲- عطار و ارائه راهکار برای موفقیت عقل در جدال با نفس

۱- گوشه‌نشینی، چله و خلوت: عطار گوشه‌نشینی را سبب انقطاع از عالم بیرون و پیوستن به عالم درون می‌داند. در تمثیلی می‌گوید: همچنان که طفلی به مدّت نه ماه در شکم مادر تنها می‌ماند و در این مدّت فقط از خون تغذیه می‌کند، سالک نیز باید برای مدّتی گوشه‌نشینی اختیار کند و از خلق جهان قطع رابطه نماید و رنج‌ها و سختی‌های ریاضت را تحمل کند و در این راه استقامت و پایداری کند تا از زندان تن و تنگنای عالم طبیعت رها شود و شایسته پیوستن به عالم الهی گردد:

همچو آن طفلی که باشد در شکم همچنان با خود نشین با خود به هم
از درون خود مشو بیرون دمی نانت اگر باید همی خور خون دمی
قوت آن طفل شکم خون است بس وین همه سودا ز بیرون است بس

خون خور و در صبر بنشین مردوار تا برآید کار تو از درد کار

(عطار ۱۳۹۹: ۳۸۴)

۲- سکوت: سکوت از ارکان اصلی سیر الی‌الله و از ریاضت‌های مهم اهل سیر و سلوک است. سکوت آن است که سالک، نفس خویش را به گفت‌وگو و صحبت‌کردن دربارهٔ چیزهای بیهوده مشغول نسازد. عطار در مثنوی‌های خود نسبت به سکوت، تأکید زیادی می‌کند و آن را بهترین راه برای پیوستن به حق می‌داند:

تو را خاموشی و صبر است راهی نخواهی یافت به زین، دست‌گاهی

کن با سر این معنی دلیری که چون موری شوی گر نره شیری

(همان: ۱۶۶)

عطار برای سیر و سلوک عرفانی به سکوت به‌عنوان ابزاری مهم برای رسیدن به مقصد، بسیار توصیه می‌کند؛ تا جایی که سکوت را برابر با حقیقت می‌داند:

صبوری پیشه کن، اینک طریقت! خموشی پیشه گیر، اینک حقیقت!

(همان: ۲۲۶)

۳- صبر: اصل و پایهٔ عرفان، صبر است. صبر کلید آسایش و گشایش است. بعد از تحمل سختی و صبر است که سالک به آرامش ابدی می‌رسد. عطار به صبور بودن و پایداری کردن سفارش می‌کند تا مرید بتواند به مطلق شدن و مرحلهٔ پایانی برسد. کسانی که در مقابل خواهش‌های نفسانی، صبر و استقامت می‌کنند، خداوند عشق خود را در دل آن‌ها می‌کارد و پرورش می‌دهد. وی می‌گوید صابر کسی است که خود را چنان با بلا و مصیبت قرین گرداند که از بلا و امتحانات سخت، ترسی نداشته باشد:

صبر چیست آتش مزاجی داشتن سوختن مردن همه بگذاشتن

(عطار، ۱۴۰۰: ۴۶۵)

در منطق‌الطیبر رمز و راز صبر در سفر به سوی خدا روشن می‌گردد. در این منظومه، پرندگان زیادی که هر کدام نماد نوعی از سالکان هستند، برای پیدا کردن سیمرخ که نماد حق است، قدم در اولین مرحله سیر و سلوک (طلب) نهادند و در ادامهٔ این سفر دشوار، پرندگانی که سختی‌های راه را تحمل نکردند و نتوانستند در برابر نفس اماره مبارزه کنند و

تعلقات نفس خود را کنار بگذارند، از ادامه سیر و سلوک بازماندند. در این بین فقط سی مرغ باقی ماندند که با صبر در برابر انواع رنج‌ها، سختی‌ها و امتحانات و پایداری در برابر هواهای نفسانی و عبور از هفت وادی به آستان سیمرخ رسیدند و دریافتند که سیمرخ در وجود خود آن‌هاست و حقیقت را در وجود خود یافتند:

این همه وادی که از پس کرده‌اید	وین همه مردی که هر کس کرده‌اید
جمله در افعال مایی رفته‌اید	وادی ذات صفت را خفته‌اید
چون شما سی مرغ حیران مانده‌اید	بی‌دل و بی‌صبر و بی‌جان مانده‌اید
ما به سیمرخی بسی اولی‌تریم	زانک سیمرخ حقیقی گوهریم
محو ما گردید در صد عز و ناز	تا به ما در خویش را یابید باز
محو او گشتند آخر بر دوام	سایه در خورشید گم شد والسلام

(عطار، ۱۳۹۲: ۴۲۷)

۴- درد داشتن: درد از کلمات اساسی و کلیدی در سخن عطار است. درد به‌عنوان علت اصلی انگیزه سالک در رسیدن به هدف عالی است. درد داشتن به این معناست که سالک آمادگی و توانایی روحی خود را در برخورد با مشکلات برای دریافت حقایق روحانی بالا ببرد. عطار خلق را دعوت به عشق و درد و جانبازی در راه حق می‌کند. او ویژگی «مردان حق» را داشتن درد و فرو رفتن در دریای دین می‌داند. عطار می‌گوید باید از سر تا پا درد گشت و در برابر تمام درد و رنج‌های دنیا، صبوری کرد تا شایسته اتحاد با حق گردید. درد و غم، معیار امتحان سالکان است. این درد را خداوند در دل عاشقان قرار می‌دهد و سالک تا زمانی که بدین درد مبتلا نشود، دستور درمانش نخواهد رسید. یا باید عشق خداوند را انتخاب کرد یا عیش و شادی در دنیا را و باید دانست که عشق خداوند درد و اندوه را به دنبال خواهد داشت:

به پای انداز خود را سرنگونسار مگر کز خاک برگیرد ترا یار
(عطار، ۱۳۹۹: ۳۶۹)

درد عشق خمیرمایه شعر عطار است. دم فرو بستن، خاموشی و پرهیز از پرگویی را عطار از درد عشق یافته است. درد و عشق در کنار هم شوری عجیب به اشعار عطار می‌بخشند. هدهد رهبر چنین می‌گوید: هرکه عاشق باشد، لحظه‌ای به جان خودش فکر

نمی‌کند. عشق با درد و خون آمیخته است و قصه‌های عاشقانه همیشه با درد و مشکل همراه است. ای ساقی در جام ما، خون بلا و درد بریز، اگر درد نداری از ما بگیر:

عشق را دردی بیاید پرده سوز	گاه جان را پرده در گه پرده دوز
ذره‌ای عشق از همه آفاق به	ذره‌ای درد از همه عشاق به
عشق مغز کاینات آمد مدام	لیک نبود عشق بی‌دردی تمام
قدسیان را عشق هست و درد نیست	درد را جز آدمی در خورد نیست

(عطار، ۱۳۸۳: ۲۸۵)

۲-۲-۳- پاداش پیروزی عقل بر نفس از منظر عطار

در نهایت عطار معتقد است چنانچه سالک بتواند از مسیر دشوار مبارزه با نفس پیروز خارج گردد و خود را متعلقات دنیایی و مادی رها کرده و به لحاظ معنوی نیست شود، به مقام فنا رسیده که این فناء فی‌الله غایت نهایی هر حقیقت جویبی است و از دل این فنا، بقا و جاودانگی خواهد یافت:

هر که او رفت از میان، اینک فنا چون فنا گشت از فنا، اینک بقا
(عطار، ۱۳۹۲: ۴۱۵)

بنابراین، فنا پاداش چنین افرادی است که با مشقت فراوان، آلودگی‌ها را از خود پیراسته و به حقیقت محض نائل می‌گردند. نهایتاً آنکه به عقیده عطار، این پاداش یعنی فناء برای عارف پیامدها و رهاوردهای بسیاری دارد:

- فنا، پایانی بر تمامی دردها: در نگاه عطار، آن که خود را در فنا غرق می‌کند و دل و جان از ظواهر دنیایی می‌شوید، به درجه‌ای از اعتبار و مرتبت می‌رسد که هر آنچه در جهان هست، از برای او به سامان می‌شود. هم او، در ادامه و خطاب به سالکان راه حقیقت بیان می‌دارد، تا زمانی که نیست‌شدن از خود را سرلوحه سیر و سلوک خود قرار ندهند، بی‌تردید گشایشی در کارشان حاصل نمی‌شود و ره به مقصود نمی‌برند. از این رو، در بیتی دیگر خود نوعی را خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید که برای رسیدن به آسانی و برچیده

شدن شب سیاه و طلوع روز امید، خود را در فای فنا غرق می‌کند تا جان حیوانی‌اش از بین برود و روح ملکوتی‌اش حیاتی دوباره بیابد و خوشی‌ها به وی روی آورند:

گم شود در نقطه فای فنا هرچه در هر دو جهان، شد از تو راست

(عطار، ۱۳۹۶: ۲۵)

برنتابم این فنا سختی کشم خوش بود گر در فنا خواهم رسید

(همان: ۳۰۹)

- فنا، عامل نیل به آرامش ابدی: عطار از فنا با عنوان حصار یاد کرده که آدمی را در برابر گزندها در امان و مصون نگه می‌دارد و مقدمات طیب خاطرش را فراهم می‌کند. او معتقد است در جهانی که آدمی در آن حکم سایه را دارد، تنها ملجأ و حصاری که می‌تواند او را در خود حفظ کند، فنا و نیست‌شدن از خویش است. بیرون از این حصار، آسیب‌های جسمی و روحی بسیاری در کمین انسان است و می‌تواند روز روشن را بر او تیره کند. در حالی که با درآمدن به حصار فنا و رها شدن از تعلقات دنیایی، تیرهای کاری نفس بی‌اثر خواهد شد و بیم گزند و زخم از وجود انسان فانی رخت برمی‌بندد. عطار بر این باور است که در این حصار نیستی، قرار و آرامش وجود دارد و این امری بسیار شگفت است. شاید نتوان از هیچ پدیده دیگری در دنیای مادی یاد کرد که از نیستی طیب خاطر به ارمغان بیاورد:

جهان پر آفتاب است و تو سایه نیابی جز فنا این‌جا حصاری

(همان: ۶۳۴)

حصاری از فنا باید در این کوی وگرنه بر تو زخم آید ز هر سوی

(همان: ۲۵۸)

- فنا، پذیرفتنی‌ترین توشه آخرت: به باور عطار، در روز قیامت که سرنوشت انسان‌ها با کرده‌های‌شان در این جهان رقم می‌خورد، تنها توشه معتبر فنا است و دیگر چیزها پذیرفتنی نخواهند بود:

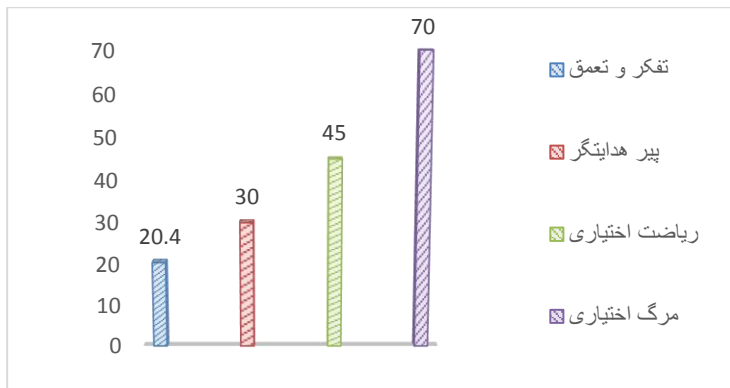
هیچ نتوان بردن آن‌جا جز فنا کز بقا بس مبتلا خواهم رسید

(عطار، ۱۴۰۱: ۲۵۹)

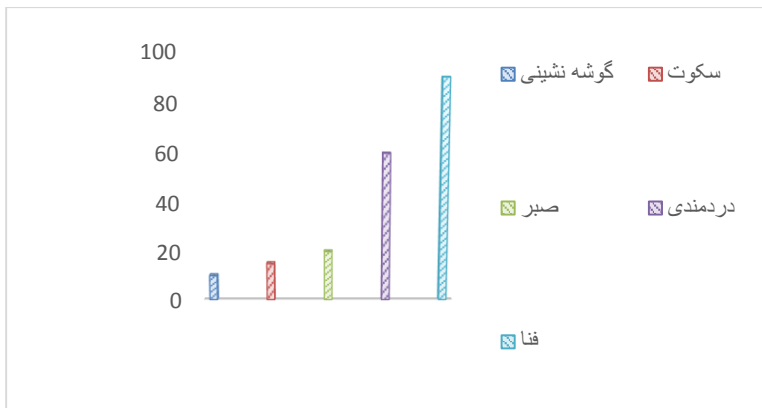
۳- نتیجه گیری

در این مقاله سوال اصلی بررسی تطبیقی جدال عقل و نفس در اشعار مولوی و عطار و ارائه راهکار برای نیل به حقیقت بوده است. اساساً عطار نسبت به مولوی دیدگاهی بدبینانه‌تر به ماهیت و سرشت انسان‌ها داشته و طیف وسیعی از افراد بشر را خطارکار و عمدتاً درگیر مادیات می‌داند. نکته مهم آنکه، هم مولوی و هم عطار هر دو، برای نفس چهره‌ای طمع‌کار، حيله‌گر، فرصت‌طلب و بی رحم در نظر گرفته که همواره در طول زندگی انسان در کمین اوست به همین سبب در ترسیم چهره نفس از تمثیل‌ها و نمادهایی همچون جانوران درنده بهره می‌گیرند. بنابراین پیروی از نفس، در اشعار مولوی و عطار، هر دو خسران و زیانکاری را به همراه خواهد داشت. از طرفی، هم مولوی و هم عطار، معتقدند که جدای از خسران و تضرر، پیروی از نفس بزرگترین مانع برای نیل به معشوق حقیقی خواهد بود و این موضوع بزرگترین درد و رنج بشر است. لذا، در ادامه هر دو شاعر انسان را دعوت به مبارزه و تلاش برای سرکوب نفس می‌کنند. به همین سبب، دشوارترین مبارزه انسان به عقیده مولوی و عطار، مبارزه با نفس است. برای تحقق و آمادگی مبارزه با نفس، مولوی و عطار هر دو از مفهوم ریاضت استفاده می‌کنند لکن نوع ریاضت و مراحل آن در از نگاه مولوی و عطار متفاوت است. هر چند در نهایت مفهوم مشترک هر دو عارف یکی است. در این راستا، مولوی مراحل سه گانه‌ای را ترسیم می‌کند که عبارت است از: نخست، تفکر، تعمق و حسابرسی انسان از خود؛ دوم، وجود پیر و عارفی که هدایتگر باشد و سوم، ریاضت اختیاری. در این رابطه، مولوی «مرگ اختیاری» را مهم‌ترین و اصلی‌ترین شرط برای موفقیت در مبارزه با نفس می‌داند. نهایتاً مولوی پاداش دوگانه کسانی که با موفقیت و صبر این مراحل را سپری کنند تحقق دو موضوع می‌داند: نخست؛ آگاهی به اسرار و دوم، بقای نفس و نیل به معشوق حقیقی است. عطار نیز ضمن اعتقاد به مفهوم ریاضت، مراحلی همچون گوشه‌نشینی و خلوت، سکوت، صبر، دردمندی را ذکر می‌کند تا نهایتاً سالک به مقام «فنا» رسیده و به بقا، جاودانگی و نیل به معشوق حقیقی دست یابد.

در پایان حسب یافته‌های پژوهش، نویسندگان به ترسیم نمودار بسامدسنجی ریاضت مبادرت خواهند نمود:



نمودار ۱- بسامدسنجی مراحل ریاضت از منظر مولوی (منبع: یافته‌های پژوهش)



نمودار ۲- بسامدسنجی مراحل ریاضت از منظر عطار (منبع: یافته‌های پژوهش)

منابع

کتابها

۱. قرآن کریم، (۱۴۰۰)، به تصحیح عثمان طه، قم: اندیشه.
۲. نهج البلاغه، (۱۴۰۰)، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران: زرین.
۳. اصفهانی، مهدیه، (۱۳۹۱)، اندیشه‌های زرین عطار نیشابوری، تهران: بدیهه.

۴. امریک، یحیی، (۱۳۹۷)، راهی به اندیشه‌های مولوی، ترجمه مسعود فرهمندفر و احمد رضایی جمکرانی، تهران: اطلاعات.
۵. پایا، علی، (۱۳۹۸)، فلسفه تحلیلی از منظر عقلانیت نقاد، تهران: طرح نقد.
۶. ثروتیان، بهروز، (۱۳۹۲)، شرح راز منطق الطیر عطار، تهران: امیرکبیر.
۷. عطار، فریدالدین، (۱۳۸۶)، مظهرالعجایب، به تصحیح امید ذوالفقاری، تهران: پازینه.
۸. -----، (۱۳۹۲)، منطق الطیر، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۹. -----، (۱۳۹۶)، دیوان عطار، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۰. -----، (۱۳۹۸)، مختارنامه، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۱۱. -----، (۱۳۹۹)، اسرارنامه، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۱۲. -----، (۱۴۰۰)، مصیبت نامه، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۱۳. -----، (۱۴۰۱)، الهی نامه، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۱۴. فاضلی، قادر، (۱۳۹۰)، عشق و انسان در مثنوی مولوی، تهران: اطلاعات.
۱۵. قشیری، عبدالکریم هوازن، (۱۳۸۹)، رساله قشیریه، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران: زوار.
۱۶. کاشانی، عزالدین محمود بن علی، (۱۳۹۴)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، ترجمه جلال‌الدین همایی، تهران: سخن.
۱۷. کامرانیان، عباسعلی، (۱۳۹۸)، نکته‌های قرآنی درباره مشترکات نفس اماره با شیطان، تهران: آیه و آئینه.

۱۸. کمپانی زارع، مهدی، (۱۴۰۰)، *حیات معنوی مولوی*، تهران: نگاه معاصر.
۱۹. کی شمس، معصومه، (۱۴۰۰)، *شیطان، ابلیس، نفس اماره از دیدگاه عرفا*، تهران: ارشدان.
۲۰. مشرف، مریم، (۱۳۹۵)، *مولوی و تفسیر عرفانی*، تهران: سخن.
۲۱. مولوی، جلال‌الدین، (۱۳۹۳)، *مثنوی معنوی*، چاپ هفتم، تهران: ثالث.

مقالات

۱. اصغری، طیبه؛ مهدوی، ملیحه و مهدیان، مسعود، (۱۴۰۱)، «بررسی جامعه‌شناسانه شکوائیه‌های مولوی در مثنوی معنوی با تاکید بر سه درونمایه کلان»، *مجله جستارنامه ادبیات تطبیقی*، دوره ۶، شماره ۲۲، صص ۸۶-۱۱۷.
۲. بازوند، علی و شریفی، محمد، (۱۴۰۱)، «جستاری در مقایسه و تطبیق وجوه اشتراک جذبیه و کشش در عرفان مولوی و عطار»، *مجله پژوهش‌های ادب عرفانی*، دوره ۱۶، شماره ۲، صص ۳۳-۵۳.
۳. مرادزاده مقدم، طاهره؛ رضا غیبی، سید محمود؛ کوشان، ایوب و صراطی، ژیلا، (۱۴۰۱)، «بررسی مقایسه‌ای موضوعات عرفانی در نهج‌البلاغه و تذکرة‌الاولیای عطار»، *مجله مطالعات ادبیات تطبیقی*، دوره ۱۶، شماره ۶۲، صص ۱۲۱-۱۴۲.
۴. هواسی، جعفر؛ حسینی کازرونی، سید احمد و یوسف قنبری، فرزانه، (۱۴۰۱)، «واکاوی اندیشه‌های عرفانی عطار نیشابوری»، *مجله عرفان اسلامی*، دوره ۱۸، شماره ۷۲، صص ۲۲۵-۲۴۲.
۵. یوسفی، امیر و شیخ، محمود، (۱۴۰۰)، «نسبت سلوک و شهود در عرفان مولانا»، *مجله ادبیات عرفانی*، دوره ۱۳، شماره ۲۴، صص ۱۰۱-۱۲۹.